

## بخش سی و هشتم

### چادرهای شاه

چادر ما در اردوی سیاه‌پلاس در کنار نهر آبی برپا بود. این نهر از آب شدن برف‌های ارتفاعات اطراف سرچشمه می‌گرفت. هنگام رسیدن ما آب آن زلال و گوارا بود اما با حرکت حیوانات، گلی و غیرقابل مصرف شد. در این سفرها، شاه محل اطراق‌ها و مدت اقامت در آنها را تعیین می‌کند. برای من مشکل است بیان کنم که چرا شاه دستور حرکت داده بود زیرا اطراق سیاه‌پلاس فقط در فاصله ۶ یا ۷ کیلومتری اطراق پیشین قرار داشت. او از نقاط مختلف این مناطق بی‌اطلاع نیست و از زحمت بار کردن قاطرها و شترها و برپا کردن اردویی با ۳۰۰ چادر و حمل وسایل ۱۲۰۰ نفر پس از طی فقط چند کیلومتر آگاه می‌باشد. یکی از علت‌های قبول این همه زحمت این است که وی مانند یک قاجار اصیل، سابقه ایلاتی خود را هنوز حفظ کرده و علاقه ندارد مدت طولانی در یک محل اقامت کند. او مایل است هر روز در محیط جدیدی از خواب بیدار شود. این که عکاس دربار همواره در خدمت اوست تا مناظر جالب را برای همیشه به روی کاغذ ثبت کند، علاقه شدید او به طبیعت را نشان می‌دهد.

اگرچه در بعضی مواقع مانند اطراق لار، شاه تصمیم گرفت چند روز در یک محل اقامت کند اما خود او دائماً در حال حرکت بود. روز دوم اقامت در آن اطراق، او به همراه ۵۰ تا ۱۰۰ سرباز و شاطر، به سواری و شکار پرداخت. در این گردش‌ها او قسمتی از آبداری و آشپزخانه خود را به همراه دارد و اکثراً به شکار مشغول است. چادر کوچک وی به نام آفتاب‌گردان را در منطقه‌ای برپا می‌کردند و او به استراحت پرداخته و غذائی می‌خورد. در این حال اعتمادالسلطنه اخبار و مقالات روزنامه‌های فرانسوی را برای وی بازگو می‌کرد و هنگام غروب به اردو مراجعت می‌نمودند. سایر اشخاص مهم دربار هم چادر آفتاب‌گردان خود را داشتند. هنگامی که فرایشان چادرهای بزرگ آنها را جمع می‌کردند این چادرها برپا می‌شدند تا شخص به استراحت خود ادامه دهد.

مطابق معمول، پس از صرف صبحانه، در ایوان چادر نشسته مشغول صحبت شدیم. چند دورمگرد با بچه‌های بزرگی به چادر ما نزدیک شدند. آنها در خارج چادر به زمین نشسته بچه‌های خود را باز کردند و محتویات آن را که عبارت از پارچه، لباس، سنجاق،

شانه و جعبه‌های شکلات، کاغذ، پاکت نامه و سایر اجناس کوچک بود، پهن نمودند. تمامی اجناس آنها محصولات اروپائی بود و دکتر قدری از آنها خرید کرد. آنگاه بساط خود را جمع کرده به چادر دیگری رفتند. در تمامی اطراق‌ها خورده‌فروشان از این قبیل برای فروش اجناس خود به نزدیک چادرها می‌آمدند. آنها روزانه با اردو حرکت می‌کردند و بساط خود را باز و بسته کرده و احتمالاً فروش خوبی داشتند. در بعضی از اطراق‌ها درویشی که پای پیاده سفر می‌کردند برای گدائی وارد اردو می‌شدند.

در این قسمت در نظر دارم نگاهی به چادر شاه بی‌اندازیم. محوطه‌ای که چادرهای شاه در داخل آن قرار داشت خود به سه بخش تقسیم می‌شد. چادر بزرگ و سرخ رنگ شاه در وسط بزرگترین قسمت برپا بود. در دو گوشه آن، دو چادر کوچکتر دیده می‌شد یکی چادر غذاخوری شاه و دیگری محل نگهداری قلیان، چای، قهوه، قند و شکر بود تا در صورت احتیاج، آنها را سریعاً به وی برسانند. دو قسمت دیگر این محوطه در مجموع کوچکتر از قسمت اصلی بود و در سمت چپ چادر شاه قرار داشت. در یکی از آنها چادر حمام شاه و در دیگری ۶ چادر متعلق به حرم او برپا بود.

در مقابل ورودی محوطه و در سمت چپ، چادر بزرگ زرد رنگی به چشم می‌خورد که ایوان نسبتاً بزرگی با ستون‌های زرد رنگ داشت. این چادر صدراعظم بود. در سمت راست ورودی، چادر کوچکتری به چشم می‌خورد که حاجب‌الدوله فراش‌باشی در آن اقامت می‌کرد. در کنار آن چادر مسئول مشروبات دربار، آقاداتی قرار داشت. گذشته از این چادرها، حدود ۲۰ چادر کوچکتر هم در این محوطه وجود داشت که میدان کوچکی را ایجاد می‌کردند. در وسط ضلعی از این میدان که به سمت چادر شاه باز می‌شد، چادر بزرگ و سفید با چندین ستون، آبدارخانه شاه بود. در کنار آن، صندوق‌های بزرگی روی هم انباشته شده بود که در آنها مواد غذائی از قبیل ترش‌جات، چاشنی‌ها، شیرینیجات، انواع میوه‌ها و شراب‌ها و غیره نگهداری می‌شد. چادر دیگری به لباس‌ها، فرش‌ها، کتاب‌ها، دوربین‌ها، اسلحه‌ها و مقداری پول نقد اختصاص داشت. در این سفرها همواره جواهرات سلطنتی به ارزش حدود یک میلیون تومان به همراه شاه بود. او گاهی نشسته، محتوای آن را باز کرده و به برق خیره‌کننده آنها نگاه می‌کرد.

چند سرباز مأمور نگهداری از آبدارخانه بودند تا دستبردی صورت نگیرد. سربازها با تفنگ‌های خود چاتمه فنگی درست می‌کردند. مشک آبی هم از یک سه پایه فلزی آویزان بود. در گوشه‌ای از محوطه، چادرهای کوچکی برای اقامت آبدارباشی، آشپزها و سربازها برپا شده بود. گذشته از آنها چادر کوچکی هم برای آب جوش، چای، قهوه و قلیان وجود داشت تا همیشه چای و قلیان تازه در دسترس شاه باشد. در قسمت سمت چپ، به‌جز چادر اداری صدراعظم، چادر دیگری جهت اقامت او اختصاص داشت. دو چادر دیگر مخصوص منشی‌های شاه بودند. در آخرین چادر این قسمت از لباس‌های شاه نگهداری می‌شد.

برقراری این‌گونه اردوها از زمان کوروش بزرگ به همین ترتیب بوده است. او هنگام لشکرکشی‌ها به همین طریق اما در معیاری بزرگتر عمل می‌کرد. این طرز اردو که به

قول تاریخ‌نویسان از شاهان باستانی ایران از ۲۴۰۰ سال پیش باقی مانده، هنوز هم به همان ترتیب انجام می‌شود. گویی گذشت زمان نتوانسته در آنها تغییری ایجاد کند. گزنفون می‌نویسد "کوروش بامدادی تصمیم گرفت چادر خود را برپا کند. اولین کار او این بود که محل نیزهداران را در فاصله معینی از چادر خود تعیین نماید. چادر نانوایان را در سمت راست و آشپزخانه را در سمت چپ چادر خود قرار داد. اسب‌ها در سمت راست و حیوانات بارکش در سمت چپ چادر او بودند. چنان نظم و ترتیبی برقرار بود که همه دقیقاً از محل اقامت خود اطلاع داشتند. به هنگام بارگیری، تمامی مشاغل اردو لوازم ضروری خود را آماده می‌کردند تا خدمتکاران مخصوص در یک لحظه حیوانات را بارگیری کرده و حرکت کنند. هر یک از آنها وسایل خود را جمع می‌کردند. تعداد خدمتکاران به قدری زیاد بود که تمامی چادرها در یک لحظه جمع می‌شدند. هنگام باز کردن بارها هم به همین ترتیب عمل می‌گشت."

حتی آشپزهای اردو هم محل خاص خود را داشتند. "او دستور داد چادر او در وسط اردو که محفوظ تر بود برپا گردد. در اطراف چادر او چادرهای اشخاص مورد اعتماد برپا شد. در کنار آنها چادرهای سوارکاران و درشکه‌چی‌ها قرار داشت. در سمت راست و چپ محوطه، نیزهداران و در جلو و عقب آن، کمانداران را استقرار داد." همه چادرهای خود را با علامتی مشخص می‌کردند تا به راحتی شناخته شوند و اگر کوروش با افسران کاری داشت چادر آنها را به راحتی پیدا کند."

افراد زیر، مسئول قسمت‌های مختلف اردو بودند. امین‌السلطنه مأمور لباس‌خانه شاه بود، او خواهر صدراعظم را به زنی داشت. صادق‌السلطنه مسئولیت زین‌های شاه را عهده‌دار بود. محمدحسن میرزا میرآخور که خود از ایل قاجار بود، مسئولیت اسطبل شاهی را به عهده داشت. سرکشیک‌چی باشی مسئول نگهبانان شاه بود. این نگهبانان مسئول حفاظت شاه بوده و هنگام شب نقش پلیس را هم داشتند. آنها در محل‌هایی که شاه حضور داشت نگهبانی کرده و افراد مشکوک را دستگیر می‌کردند. لقب گارد شاهنشاهی کشیک‌چی بود. شخص دیگری با لقب رختخوابدار، مسئول رختخواب شاه بود. وقتی شاه بعد از ظهرها در خارج از حرم به استراحت مشغول می‌شد مسئولیت استراحت شاه به عهده وی بود. این رختخوابدار مرد بود اما رختخوابدار اصلی که در داخل حرم خدمت می‌کرد از زنان مورد اعتماد شاه انتخاب می‌شد. رختخواب‌باشی پیرمرد ریش سفیدی بود که دائماً در مقابل درب چادر محل استراحت شاه، نگهبانی می‌داد. خاجه‌های حرم هم به نوبت به نگهبانی از این چادر مشغول بودند. امین‌همایون مسئولیت قلیان، چای و قهوه را به عهده داشت و لقب او قهومی‌باشی بود. سرایدارباشی رئیس گروهی بود که مسئول نظافت و رفت و روب چادرها بودند و گذشته از آن موظف بود چیزی از چادرهای شاه به سرقت نرود. در قسمت آشپزخانه یک سرآشپز انجام وظیفه می‌کرد، ۶ آشپز زیر دست او خدمت کرده و هرکدام وظیفه خاصی داشتند. مجدالدوله مسئول کل آشپزخانه بود. آقاداتی مسئولیت شراب و نوشیدنی‌های دیگر را به عهده داشت. سقاباشی رئیس یک گروه از خدمه بود که وظیفه

داشتند اطراف چادر را آب و جارو کنند تا هم هوا قدری خنکتر شود و هم گرد و خاک بلند نشود. آنها در سقاخانه زندگی می‌کردند. در نهایت باید از تعداد زیادی فراش، شاطر و سرباز با اونیفورم‌های رنگارنگ نام برد.

ساعت ۶ به دیدن اعتمادالسلطنه رفتیم. دکتر فوریه و چند ایرانی در چادر وی بودند. وقتی صحبت از صعود به دماوند شد اعتمادالسلطنه مرا از این کار برحذر داشت. او گفت که شاه اجازه همراهی به دکتر هی‌به‌نت خان نخواهد داد و بهتر است من هم صرف نظر کنم زیرا چند اروپایی پیش از من قله را فتح کرده‌اند و ناپیه<sup>۱</sup> ارتفاع آن را اندازه‌گیری کرده است. گذشته از آن کمی اکسیژن هوا، نبودن رد پا و مشکل بالا رفتن از صخره‌ها، صعود را بسیار خطرناک می‌کند. پیدا کردن بلد مجرب کار آسانی نیست. اگر قرار باشد دستمزدی پرداخت شود آنهایی که حتی از دامنه آن هم بالاتر نرفته‌اند خود را داوطلب می‌کنند تا این پول را به دست آورند و جان خود و شخص اروپایی را به خطر می‌افکنند. ناپیه ۱۰۰ تومان به بلدی داده بود و او حدود ۵۰ نفر با خود به همراه آورده بود. خطر دیگر کشته شدن فرد توسط بلدها و پرتاب جنازه به ته دره ذکر شد.

هنگام گفتگوی ما فراشی وارد شد و به اعتمادالسلطنه گفت که شاه مایل به ملاقات با وی می‌باشد و ما به چادر خود مراجعت کردیم. هنوز به چادر خود نرسیده بودیم که فراش دیگری به دکتر هی‌به‌نت خان گفت، شاه مایل به دیدن اوست. دکتر پس از مدت کوتاهی به چادر آمد و گفت، شاه علاقه دارد نقاشی‌های مرا ببیند و دفترچه رسم مرا با خود برد. او پس از حدود یک ساعت به چادر آمد و گفت که شاه در میان اطرافیان خود نقاشی‌ها را به دقت نگاه کرد و تصویر دکتر هنگام ماهی‌گیری باعث خنده او و حضار شد. او با شاه در مورد صعود به دماوند صحبت کرده بود اما شاه با همراهی وی با من در این صعود مخالفت کرده و گفته بود "من شما را از این کار منع می‌کنم" و این جمله را دو بار تکرار کرده بود. وقتی دکتر از او اجازه خواسته بود لاقلاً تا روستای رینه مرا همراهی کند شاه با لبخندی پاسخ داده بود "اگر تا آنجا بروید حتماً تا قله، وی را همراهی خواهید کرد". دکتر پاسخ داده بود اگر من به اعلیحضرت قول دهم که این کار را انجام نخواهم داد هرگز به قله صعود نخواهم کرد و اجازه گرفته بود تا روستای رینه مرا همراهی کند. دکتر از علت مخالفت شاه جوپا شده و شاه پاسخ داده بود "اگر اتفاقی برای شما رخ دهد من بدون دندان پزشکی چه خواهم کرد و از کجا دندانپزشکی نظیر شما پیدا کنم؟". بعداً وقتی دکتر فکر کرد به این نتیجه رسید که طی کردن مسیر طولانی تا قریه رینه و به انتظار نشستن تا بازگشت من کار معقولی نمی‌باشد و به این دلیل از همراهی با من صرف‌نظر کرد.

صعود به قله دماوند در بین ایرانیان مانند رفتن به پیشواز مرگ است. دکتر ابتدا از پاسخ شاه کمی ناراحت شد اما اینکه شاه با مخالفت خود با صعود دکتر، علاقه و اعتماد خود را به دندانپزشک خود که اکنون ۱۸ سال از سابقه خدمات او می‌گذرد نشان داده بود، اندکی از غم وی می‌کاست. من به نوبه خود از دکتر نهایت سپاس را دارم که با صحبت

کردن با شاه، اجازه صعود مرا دریافت کرد. گذشته از آن با همراه کردن بلد واردی به صعود من کمک فراوانی نمود. هنگامی که دکتر هنوز در چادر شاه بود او فراشی را به چادر صدراعظم فرستاد تا نامه‌ای برای مقامات روستای رینه بنویسد و از آنها بخواهد شخص مطمئنی را برای همراهی با من انتخاب کنند. من باید هرچه زودتر حرکت می‌کردم تا پیش از آن که اردو خیلی دور شود به آنها برسم. روز بعد من باید با صدراعظم ملاقات کرده و برنامه صعود را برای ایشان بازگو می‌نمودم. وقتی دکتر از چادر شاه مراجعت نمود یک نامه سلطنتی برای من با خود داشت.



محوطه چادرهای شاه در اردوی البرز

نباید فکر کرد که شاه در این سفرها فقط به تفریح، سوارکاری و شکار مشغول می‌شد. او گذشته از خواندن به کار نوشتن و نقاشی هم می‌پرداخت و دیدنی‌ها را به صورت روزانه در دفتری ثبت می‌کرد. او کارهای روزانه خود را از این مسافت دور انجام می‌داد. هر روز تعداد زیادی نامه، مدارک و پرونده از تهران به او می‌رسید. او به آنها رسیدگی کرده و تصمیم‌گیری می‌نمود. ارتباط او با پایتخت دائماً توسط سوارانی برقرار بود. ساعت ۶ به چادر امین‌السلطان رفتیم تا از او به خاطر نامه تشکر کنم. اما او در چادر خود نبود و مشغول حمام کردن بود. در خارج از چادر وی به انتظار نشسته و فعالیت‌های اردو را نظاره کردیم. در کنار نهر، عزیزسلطان به همراه ۲۰ سوارکار مشغول بازی بود. او از حرکت سواران

در قسمت‌های عمیق جویبار لذت می‌برد. در محلی که آب تا شکم اسب‌ها بالا می‌آمد سوارکاران با حرکات خود باعث نشاط این کودک می‌شدند. وقتی او سواره از سوارکاران همراه خود جلو زد آنها مثل مجسمه ایستادند، با حرکات تفنگ نسبت به او ادای احترام کرده و اجازه دادند او از آنها عبور کند. هنگام غروب صدای طبل بلند شد و سربازان در صفوف منظمی به خط شدند. مراسم شامگاه همه روزه انجام می‌گرفت.

محل چادر شاه در اردوها طوری انتخاب می‌شود تا کسی از هیچ نقطه اردو به آن دید نداشته باشد. پرده‌ای دور تا دور آن کشیده می‌شود تا حرم شاه از دید غریبه‌ها در امان باشد. اگر تپه یا بلندی در محوطه باشد که در این اردو بود، پرده را طوری می‌کشند تا کسی به بالای بلندی راه نداشته باشد و سربازانی را برای مراقبت در بالای آن قرار می‌دهند. وقتی ما منتظر صدر اعظم بودیم میرزا محمدخان پدر عزیزسلطان آمد. مردی کوچک و سیه‌چرده‌ای بود که ظاهر خوبی داشت. او از ما دعوت کرد تا به چادر او در همان نزدیکی‌ها برویم و از ما با قهوه پذیرائی کرد.

مجدداً به چادر امین‌السلطان رفتیم. در داخل چادر وی، راهرو و اطاق‌های کوچکی به وسیله حصارها ایجاد شده بود. در داخل قسمت میانی چادر، فرش زیبایی پهن کرده بودند. او در کنار دیواره چادر روی دشکجه‌ای نشسته بود. پوستینی به تن داشت تا پس از استحمام سرما نخورد. مرد جوان پر قدرت و بلندبالایی بود و ظاهر مهربانانه داشت. ریش مشکی کوتاهی صورت او را می‌پوشاند. چون نزدیک‌بین بود هنگام صحبت دائماً پلک می‌زد که به شخصیت او می‌آمد. کوهی از نامه در مقابل او قرار داشت. هنگام ملاقات ما چندین نامه مهم به وی داده شد. میرزا محمدخان امیرشکار، رئیس تدارکات شکارهای شاه و سیدالسلطنه امیرتومان، رئیس قراولان که همیشه در سفرها به همراه شاه است تا به کار سربازان برسد، در چادر او بودند. آنها با صدای کوتاهی با صدراعظم صحبت می‌کردند. وقتی ما وارد چادر شدیم او از جای خود بلند شد و به طرف ما آمد. او با ما دست داد و دستور داد صندلی، چای و سیگار برای ما آورده شود. از آنجائی‌که او به زبان فرانسه آشنائی نداشت با دکتر به زبان فارسی و با من به زبان ترکی تاتاری صحبت می‌کرد. صحبت ما فقط در مورد صعود به دماوند بود.

در این هنگام پیشخدمتی با یک سینی نقره‌ای که درون آن نیمی آناناس بود وارد شد. پیش خدمت در مقابل او زانو زد و سینی را مقابل او گرفت. صدراعظم سینی را گرفته به پیشانی برد و از جای بلند شد. دیگران هم از جای خود بلند شده، تعظیم بلند بالائی کرده و دست خود را به پیشانی بردند. این میوه را شاه برای صدراعظم فرستاده بود. تعدادی کشاورز و ایلاتی در خارج از چادر او اجتماع کرده و برای او خربزه، سیب، هلو و انگور آورده بودند. میوه‌ها در سینی‌هایی در کنار ورودی چادر قرار داشتند.

هنگامی که شاه در اردو نباشد روستائیان و ایلات همواره برای رسیدگی به شکایات خود با صدراعظم دیدار می‌کنند و برای جلب نظر او هدایائی به همراه دارند. او به منشی خود دستور می‌دهد شکایات مراجعین و پاسخ او را روی کاغذی نوشته و مهر وی را پای

ورقه بزنند. این کاغذ به شاکی داده می‌شود. شخصی که از او شکایت شده باید به مفاد این نامه دقیقاً عمل کند. تعداد دیگری از روستائیان با گوسفندی به دیدار او آمده بودند. آنها از پایمال شدن مزارع خود توسط کارگران معدن زغال‌سنگ در اطراف روستا شکایت داشته و می‌گفتند خسارات زیادی به مزارع آنها وارد شده بود. صدراعظم به همان طریق مشکل آنها را حل کرد.

این معدن در اطراف لار واقع شده اما زغال‌سنگ آن مرغوب نبوده و خوب نمی‌سوزد. معدن متعلق به شاه است و او مسئولیت آن را به برادر مجدالدوله و اگذار نموده تا در عوض حقوق از سود آن استفاده کند. درآمد او از این معدن معادل حقوقی بود که او سابقاً از دربار دریافت می‌کرد. لقب او در این مقام ناصر بود. روستاها و آبادی‌های دیگری هم اینگونه به اشخاص و اگذار می‌شود. هرگاه شاه روستائی را در عوض حقوق به یکی از نزدیکان خود می‌دهد او برای افزایش درآمد سعی می‌کند به مساحت روستا وسعت بخشد. آنها اغلب روستائیان را تحت فشار مالی قرار می‌دهند.

هنگام شب سقائی وارد شد. او از طرف صدراعظم مأموریت یافته بود مرا در صعود به دماوند همراهی کند. مرد بزرگ و قوی جثه‌ای بود و ظاهر قابل‌اعتمادی داشت. اسم او جعفر بود و علاقه شدیدی به این صعود داشت. او قول داد تا خود قله در کنار من باشد. آنگاه مقدمات سفر فراهم شد و توشه راه برای صبحانه فردا مهیا گشت اما من متوجه شدم که مقدار غذا خیلی بیشتر از مقدار مصرف من بود و برای کل سفر کفایت می‌کرد. صفر علی آشپز ما یک مرغ، یک ران گوسفند، تعداد زیادی تخم‌مرغ، خیار، نان و نمک را به عنوان آذوقه سفر در داخل قابلمه‌ای برای من آورد. در کیفی لباس‌های پشمی، تعدادی پتو و قالیچه را جای دادم. ارتفاع سنج، دفتر رسم، دفتر یادداشت، نوشت افزار، نقشه کوه‌های البرز و دماسنجی را که دو دما را همزمان نشان می‌داد و من آن را از دکتر دانیلوف، عضو هیئت روسی، به امانت گرفته بودم با خود برداشتم. گذشته از آن من دماسنج دیگری هم داشتم که حداکثر و حداقل دما را ثبت می‌کرد. در داخل کیف کوچکی کلاه و دستکش چرمی، قطب‌نما، نیم بطر کنیاک، یک شیشه آمونیاک، مقداری پیاز برای رفع سرگیجه حاصل از ارتفاع زیاد، عینک برفی، کبریت، الکل، پیپ و تنباکو را قرار دادم. پس از اتمام کار بسته‌بندی، برای استراحت آماده شدم. با آوای سنتور همسایه و به همراه شرشر جویبار، به زودی به خواب عمیقی فرو رفتم.